

|                                                                                                                |                                                                                                                 |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <b>Anahita</b><br>A Research Journal of Persian<br>Language, Literature Art & Culture<br>No. 03, 2016, pp85-99 | <b>آناهیتا</b><br>مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی<br>شماره: 03 سالنامه 2016 میلادی، صص 85-99 |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

## **Role of the emperors of the Sub-continent in Persian quatrain**

\*Naheed kausar

\*\*S. Faleeha Zahra Kazmi

The emperors of the Sub- continent were intellectual and knowledge friendly. The Persian language remained about thousand years in the land of Sub-continent. These rulers were not only patronage of the poets but also presented poetry by themselves. They have taken important role in the flourishing and patronizing the Persian poetry. Among these emperors, some of them were poets and some of them have also composed quatrains. They have played valuable role in the field of quatrains.

**Key words:** Persian quatrain, Sub-continent, poetry. Emperors.

## نقش شاہان شبہ قارہ در رباعی سرایی فارسی

\*ناہید کوثر

\*\*سیدہ فلیحہ زہرا کاظمی

### چکیدہ

شاہان شبہ قارہ علم دوست و ادب پرور بودند این پادشاہان نہ تنها مربین شعراء بودند بلکہ بہ شعر گویی تمایل فراوان نشان دادند و در سرپرستی و ترویج شعر فارسی سهم سرشاری داشتہ اند و بعضی از آنها خود شاعر ہم بودند و شعرشان دلیل شعر سنجی و شعر گویی ہم است و از ہمین گروہ شاہان شبہ قارہ کہ شعر می سرودند بعضی ہا رباعیات فارسی ہم سرودہ اند و بہ رباعی سرایی نیز خدمات ،ارزندہ ای ارایہ نمودند و نقش مهمی داشتہ اند ۔

**کلید واژگان :** شاہان، شبہ قارہ ،علم دوست و ادب پرور ،رباعی سرای فارسی

---

\*استاد یار ، گروہ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ال-سی بانوان، لاہور (drnaheed.qmc@gmail.com)

\*\*استاد یار ، رئیس گروہ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ال-سی بانوان، لاہور (dr.faleeha.kazmi@gmail.com)

## مقدمه

اولین دوره ای که زبان فارسی در شبه قاره زبان رسمی و درباری اعلام گردید، دوره غزنویان بود بعد از انقراض غزنویان در عهد غوریان، نکته مهمی را که باید در نظر داشته باشیم این است که در این عهد به امر عبادت و آموزش، بنا نهادن مساجد و مدارس را در شبه قاره آغاز کردند بعد از کشته شدن شهاب الدین غوری و روی کار آمدن قطب الدین ایبک موسس سلاطین مملوکیه که به علت پشتیبانی از هنر و ادبیات در میان عامه مردم به نام “لک بخش” یعنی بخشنده صد هزار روپیه، معروف بوده است، گسترش زبان و ادبیات فارسی همچنین ادامه داشت... در عهد ناصر الدین قیابچه (607-625 هـ) که به ترویج زبان و ادب فارسی عشق می ورزید، شهر اُچ پایتخت وی مرکز عمده علم و فضل بوده است و دانشمندان و شاعران بسیاری در این شهر جمع شده بودند... التتمش که نیز به زبان و ادبیات فارسی در دهلی و اطراف آن رونق بسیار گرفت و شاعران و دانشمندان در دربار وی جمع شدند... در عهد خلجیان، جلال الدین خلجی که خود به زبان فارسی شعر می گفت و علاء الدین خلجی از فرهنگ و ادب فارسی پشتیبانی کرده اند... سلاطین تغلقیان که وارثان شاهان خلجیان بودند از قبیل: غیاث الدین تغلق، محمد بن تغلق و فیروز شاه تغلق نیز از علاقه مندان بزرگ هنر و زبان و ادبیات فارسی به شمار می روند محمد بن تغلق که خود عالم و فاضل بود مجالس علمی را منعقد می کرد که در آن علماء و فضلاء آن زمان سخنرانی می کردند... فیروز شاه تغلق نیز از ذوق ادبی بهره مند بوده... باید توجه داشت که علاوه بر سلاطین سلسله های بزرگ و معروف پادشاهان سلسله های مستقل داخلی دیگر از قبیل سلاطین لودیان دهلی، بنگال، مالوه، گجرات، جونپور، خاندیش نیز در پیشرفت ادب فارسی به اهمیت خاصی برخوردارند. مهم ترین ایشان اسکندر لودی (894-923 هـ) که خود با تخلص “گلرخ” شعر سرای می کرد، بسیار علم دوست و ادب پرور بود در عهد وی بود که زبان فارسی در بین مردم غیر مسلمانان بخصوص هندوان رواج پیدا کرد (اعجاز احمد: 1997: مقدمه)

سلاطین بهمنی که با ادب و هنر علاقه داشتند در دکن بنیاد فرهنگ ایران نهادند و در میان آنها بعضی سلاطین به فارسی شعر می سرودند مانند محمد شاه دوم بهمنی (780-799 هـ) و سلطان فیروز شاه (800-825 هـ) و سلطان سکندر بهمنی ظاهراً سلطان محمود شاه بهمنی (878-924 هـ) (علی رضا: 1964: 88)

در آن آوان که ظهیر الدین بابر به سرزمین هند لشکر می کشید، سلسله پادشاهان بهمنی که دکن و میسور را تصرف داشت به ضعف می گرایید و آماده انقراض می شد و به جای آن در دکن چند حکومت جزء پدید می آمد که از میان آنها ویژه سلاطین نظام شاهی در احمد نگر (894 تا 1000 هـ ق) و عادل شاهی در بیجاپور (895 تا 1097 هـ ق) و قطب شاهی در گولکنده (918 تا 1098 هـ ق) در نگاهداشت شاعران و مولفان ایرانی بر دیگران پیشی داشتند (صفا: 1373: 445)

دوره تیموریان بزرگ (932-1118 هـ) که به حق می توان آن را عصر طلایی شعر و ادب فارسی در شبه قاره هند و پاکستان نامید، ظهیر الدین بابر، با همان آیین دربار آل تیمور پرورش یافته بود و از جمله، شوق به زبان فارسی داشت، فرزندان وی که در هندوستان سلطنت کردند، همه مروجین ادبیات فارسی بودند. این پادشاهان و شاهزادگان نه تنها مربیان شعراء بودند بلکه به شعر گویی تمایل فراوان نشان دادند و به رباعی سرایی نیز خدمات ارزنده ای ارایه نمودند. در ذیل همان شاهان شاعران را ذکر کرده ایم

فیروز شاه بهمنی

وی هشتمین فرمانروایی بهمنیان بود از (800-825 هـ ق) حکومت کرد... در فلسفه ید طولی داشت... اشعار و قصاید از شعرای عرب و عجم از بر کرده بود خود نیز شعر می گفت اول “عروجی”، تخلص کرده بعد از جلوس “فیروزی”، تخلص نمود صاحب دیوان بود اما دیوانش نادرالوجود است در تذکره ها غزلها و اشعار از او نقل گردیده است. این رباعی از فکر ازوست (سعادت علی: 13: 1357-9)

در آتش ہرزہ فکر زایل نکنی

اندیشہ بہ ہر خیال مایل نکنی

این نقد خزینہء دماغ است بگوش

تا صرف بہ جنس ہای باطل نکنی

رباعی مزبور فیروزشاہ مطالب اخلاقی را دربردارد

نظام الدین شاہ سلطان سندی

وی معروف بہ 'جام نندہ' پسر سلطان صدرالدین شاہ جام سنجر ... فرمانروایی سند (866-914 هـ ق) از خاندان جامان از قوم سم، سمگان در سند است جام لقبی برای سرداران مردم سمہ بود، و چون سمگان توانستند خاندان پیشین فرمانروایان سند را کہ از مردم سومرہ بودند براندازند سرداران خود را با لقب جام بہ شاہی سند برداشتند ... ظاہرا همانند بسیاری از فرمانروایان مسلمان شبہ قارہ دستی در شعر و ادب فارسی داشت و از سرودہ ہای او، این رباعی را نقل کردہ اند:

ای آنکہ ترا نظام دین می خوانند

تو مفتخری کہ مرا چنین می خوانند

گرد رہ دین از تو خطایی افتد

شک نیست کہ کافر لعین می خوانند

(انوشہ حسن: 1380: ج3، 2561، 2562)

یوسف عادل شاہ

پادشاہ و بنیانگزار خانان شاہی عادلشاہیان بیجا پور در دکن و شاعر فارسی گوی شبہ قارہ ... بہ روایت افسانہ آمیز محمد قاسم فرشتہ، یوسف پسر سلطان مراد دوم عثمانی (806-855 ق) بود، ... در 916 هـ ق درگذشت (انوشہ: 1380: 2751)

یوسف عادلشاہ با اخلاق و اوصاف حسنہ متصف بودہ خوش نویس نیز بود و نستعلیق را خوب می نوشت ماهر علم عروض و موسیقی بود... با شعر و شاعری علاقمند بسیار داشت... گاہ گاہی شعر نیز می سرود (سعادت علی: 1357: 22)

دو شینه بر آستان یار از سر درد  
می مالیدم سر و دو دست و رخ زرد  
بر حلقه در دست زدم، گفت چرا؟  
بیپوده بود کوفتن آهن سرد

آنکس که علم به نیکنامی افراشت  
در مزرعه دهر تخم نیکویی می کاشت  
نیکونامان زنده جاویدانند  
مرد آنکه بمیرد و نام نیکو نگذاشت

ای آمده از دیدن تو وقت صبح

آثار هزار گونه اسباب فتوح  
انوار نکویی زرخش می تابد

زان روست که رویت شده آینه روح

( همو: 26-27)

رباعیات یوسف شاه مطالب عشقی و پند و اندرز را در بردارد

اسماعیل عادل شاه

فرزند و جانشین یوسف عادل شاه در 916 هـ ق تخت نشین گردید و بعد از حکومت 26 ساله در 941 هـ ق درگذشت.... سخندان و سخن فهم بوده و خود نیز شاعر عالی رتبه، تاریخ نویسان اعتقاد دارند که از سلاطین دکن هیچ پادشاه در سخن گویی مانند اسماعیل عادل شاه کلام لطیف و متین موزون نکردموی "وفایی" تخلص داشت ...

تا حسن تو شد به دلربایی مشهور

در عشق منم به بی نوایی مشهور

در راه وفای تو سر من شد خاک

زان رو شدہ نامم بہ وفای مشہور

چون پیر شدی ز صبح خیزان می باش

از صحبت نااہل گریزان می باش

چون رفتہ تر نقد جوانی از کف

پیوستہ ز دیدہ اشک ریزان می باشد

ترک سر کویں ای وفای نکنی

با غیر سگانش آشنایی نکنی

گریار کند از تو گدایی غم نیست

باید کہ تو از یار جدایی نکنی

از مطالعہ اشعار اسمعیل عادل شاہ ہم مشاہدہ می شود کہ مانند پدر خود مطالب عشقی، پند و اندرز و اخلاقی را در رباعیات خود سرودہ است.

بابر ظہیر الدین محمد گورکانی

موسس سلسلہ امپراطوران مغولی ہند(حک: 932-937ھ . ق)ظہیر الدین محمد بابر شاہ است، ... بابر در موسیقی مہارت تمام داشت و بہ فارسی شعر روان و سلیس می گفت، دیوان مختصر ترکی و فارسی او در بنگلہ و تاشقند در 1910م و 1944م چاپ شدہ است. این پادشاہ خود نیز سخن شناس و شاعر بود. اخلاق درویشانہ ای داشت و از اسم ”پادشاہ قلندر“ خوشش می آمد. این رباعی بہ درویش منشی وی اشارت می کند(گلچین معانی: 1369: ج1، مقدمہ:)

درویشان را گرچہ نہ از خویشانیم

لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاہی از درویشی

شاہیم ولی بندہ درویشانیم

سلیمان شاہ

سلیمان شاه گورکانی برادرزاده بابر شاه (888-937هـ) بود و از طرف او در "بدخشان" حکومت می کرد و در شاعری قریحه توانائی داشت رباعی در مرثیه پسر خود که در جنگ کشته شده بود، سروده است (آفتاب اصغر: 1367:74):

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی

ماننده خورشید درخشان رفتی

در دهر خاتم سلیمان بودی

افسوس که از دست سلیمان رفتی

نصیرالدین همایون شاه

نصیرالدین همایون، پسر ارشد بابر شاه (913-963هـ. ق) --- قریحه شعری را نیز از پدر خود به ارث برده بود و هر وقت که از مطالعات علمی فرصت به دست می آورد به شعر و سخن می پرداخت. (سعادت علی: 17-1357:16)

تعداد رباعیات همایون، شصت می باشد و در آن مطالب حمد و نعت، تصوف و عشق گنجانیده است.

ای ذات تو لایزال، مثل تو عدم

امر تو علی العموم، ملک تو قدم

گر بجز شود مداد و افلاک دوات

عاجز شود از شرح صفات تو قلم

ای سرور کائنات در اصل وجود

حقا که تویی حبیبِ خَیِ معبود

برخیز، نما جمالِ عالم آرا

زیرا که تویی ز خلق عالم مقصود

مائیم صفاتِ خَیِ مختار و دُود

ظاهر شده از آنهُ نور مشهود

چون یک شجریم جمله در باغ وجود

ما فرع وجودیم و خدا اصل وجود

کردست دلم هوای بازنده تشق

بردست مرا الوای سازنده عشق

جان و دل من رفیق عشق اند مدام

دل چاکر کمترین و جان ، بنده عشق

ای دل فرحان به ذکر بی چونی باش

با نیک و بد ان به وصف موزونی باش

از عادت میل اگر خوری افیونی

با خلق خدا به خلق معجونی باش

آنم که به حکم شرح و حکمت پاکم

در روی زمین به هیبت افلاکم

چون از فلک طبیعت آیم بیرون

با جمله سموم قاتلی تریاکم

(هادی حسن: 1958:165 تا 168 )

رباعیات همایون دارای مطالب حمد و نعت، عرفان و تصوف و عشق است و دو رباعی از وی در وصف تریاک (افیون) هم از اشعارش به دست است

میرزا هندال

برادر کوچک همایون پادشاه (937 - 963هـ) است. به علو طبع و جلالت و شجاعت متصف بوده... رباعی اش که در زیر نقل می شود در وصف معشوق است (سندیلوی احمد علی: 1994: ج 5، 735):

زان قطره شبنم که نسیم سحری

از ابر جدا کرد به صد حیلہ گری

تا بر رُخ گل چکانده ای رشک پری

حقّا که هزار بار پاکیزه تری

کامران میرزا

برادر کهن حضرت همایون پادشاه است... طبع موزون داشته و شعری چون در مکنون داشته ((سندیلوی احمد علی: 1994: ج 5، 719) دیوان میرزا کامران بامقدمه محمد محفوظ الحق از اعظم گربه چاپ رسیده و شامل غزلیات، افراد و ابیات و قطعات و رباعیات است. در این دیوان 30 رباعی وقوع یافته که 26 از آن به زبان ترکی و چهار رباعی فارسی است

یارب ز کرم در به رویم بگشای

زنگ غیر از دل حزینم بزدای

پیوند من از جمله علایق بگسل

از هر دو جهان سوی خودم راه نمای

در آرزوی قدّ تو والی گشتم

از فکر ابرویت هلالی گشتم

اندر هوس لب و میانیت جاننا

القصّه، من خسته خیالی گشتم

تاشیفته طره جانان بود دلم

برهم زده وبی سروسامان بود دلم

فریاد که آواره دوران بود دلم

القصه اسیر درد هجران بود دلم

شوخی که همی می کنی جوروستم

جز جوروستم نمی کنی لطف و کرم

با درد و غم فراققت مفزای

برگشتن من پس است جانان آنهم

(کامران میرزا: بی تا: 29، 30)

مطالب مناجاتی، عشقیه و شکواییه در رباعیات کامران میرزا بسیار ملاحظه می شود

اکبر شاه

اکبر شایبزرگترین امپراطور مسلمان ہند بہ شمار می رود و بہ ہمین جہت او را ”اکبر بزرگ“ می گویند۔۔۔ اکبر شاہ بہ شعر فارسی رغبت و میل فراوان داشت و از خود وی نیز اشعاری نقل کردہ اند از جملہ این رباعی مستزاد از اوست کہ حاکی از تاثرات نہانی و میل و مشوق وی بہ وطن قدیم او (آسیای مرکز) می باشد(ابوالقاسم حالت:387:1342-388):

عمری ہمہ با فراق و ہجران بگذشت

با درد و الم

این عمر گرانیامہ چہ ارزان بگذشت

در رنج و ستم

عمری کہ بہ شد صرف سمرقند و ہری

با عیش و طرب

افسوس کہ در آگرہ ویران بگذشت

با غصہ و غم

رباعی ذیل را دربارہ زنی ”منیار“ نام و چوری (دستبند ،النگو) فروش گفتہ است:

منیار کہ خون شد دلم از دوری او

من یار غم ز دست مہجوری او

در آینہ چرخ نہ قوس قزح است

عکسی است نمایان شدہ از چوری او

(گلچین معانی:1369:ج1،مقدمہ)

میرزا غازی خان ترخان

پسر میرزا جانی بیگ حلیمی بود ،غازی خان ،وقاری تخلص داشت (ظہورالدین احمد :1964:ج2،ص476)تاریخ ولادتش بین سالہای 995 تا 997 ہق گفتہ اند ۔۔۔ وی بر ہمہ انواع شعر طبع آزمایی کرد و یک دیوان شامل بر پنج ہزار بیت بہ یادگار خود گذاشت۔۔۔ متأسفانہ ہیچ نسخہ از این دیوان در دست نیست اما اشعار متفرق وی در تذکرہ ہا نقل است و ”ساقی نامہ“ اش بہ توسط ”صاحب میخانہ“ در دست است (راشدی حسام الدین :1970: 23 تا154)

نمونہ از رباعیاتش ملاحظہ شود۔

عشاق چو طرح سود می اندازند

خود را در صد ، فتور می اندازند

گر غنچہ دل شگفتہ گردد،بی دوست

ہمچون گل شمع دود می اندازند

بیگانه ز دهر و بنده خوی خودم

کس را نشناسم آشنا روی خودم

از بسکه ضعیف گشته از هجر تنم

چون چشم مقیم کج ابروی خودم (همان: 157)

در این رباعیات وی مطالب فراقیه و عشقیه را یاد کرده است

میرزا جانی بیگ حلیمی

وی پسر میرزا پاینده بیگ بن میرزا محمد باقی رتخان حکمران سند بود ... بعد از وفات مرزا باقی بی را برای سلطنت (995 هـ ق) گزیدند و در

عهد وی رعایا مرفع الحال بود و شهر "نته" پررونق شد: حلیمی در 1008 هـ ق در برهانپور درگذشت. در مخطوطه "ذخیره الخوانین" ص

108 رباعی اش در وصف محبوب نگاشته است

دلت گر مهربان بودی چه بودی

توان ناتوان بودی چه بودی

لب لعل تو آب زندگانی است

به کام عاشقان بودی چه بودی

(ظهورالدین احمد: 1999: ج2، 206-205)

نورالدین جهانگیر

جهانگیر نه تنها نویسنده ای زبردست بود بلکه در زمینه شعر و شاعری و بدیهه گوئی نیز بابزرگ ترین اساتید عصر خود پهلو می زد.

اگرچه وی مانند بابر و همایون دیوانی مستقل به جای نگذاشته اما در خلال اوراق "جهانگیرنامه" اشعاری که در موارد مختلف سروده نقل نموده

است (آفتاب اصغر: 206: 1367-207)

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده

اندوه، دل و سوسه ناکت خورده

مانند قطره های یاران به زمین

جاگرم نکرده که خاکت خورده

(ظهورالدین احمد: 1999: ج14، 2)

هرکس به ضمیر خود صفا خواهد داد

آینه خویش را جلا خواهد داد

هر چه که شکسته بود دستش گیر

پشنو کہ ہمین کاسہ صدا خواهد داد

(ظہورالدین احمد: 1999: ج 14، 2)

مہرالنساء نورجہان

وی، خانم نامور در تاریخ ہند و زن محبوب جہانگیر بود۔۔۔ از قریحہ حسن و خوبی بہرہ ور بود علاوہ بر شعرشناسی، در شعرگویی نیز دست داشت۔ کلام وی بہ صورت مرتب و مربوط در دست نیست اما در کتاب ہای تاریخ و تذکرہ اشعاری از و نقل گردیدہ کہ بر طبع شگفتہ و بدیہہ گوئی وی شاہد است، دو رباعی از نورجہان در دست است (ہمو: 21-22)

دل بہ صورت ندہم ناشدہ سیرت معلوم

بندہ عشقم و ہفتاد و دو ملت معلوم

ز اہدا! ہول قیامت مہکن در دل من

ہول ہجران گندانیم و قیامت معلوم

کشاد غنچہ اگر از نسیم گلزار است

کلید قفل دل ما، تبسم یار است

نہ گل شناسد و نی رنگ و بو نہ عارض و

ژلف

دل کسی کہ بہ حسن و ادا گرفتار است (ہمو: 22)

محمد قطب شاہ

داماد محمد قلی قطب شاہ و فرزند مرزا محمد امین، سلطان محمد قطب شاہ در 1020 ھ ق سریر آرای سلطنت گردید، وی شیفتہ علم و فضل بود از کودکی با علمایی عصر صحبت داشت ۔۔۔ تواریخ آن دورہ شاہد است کہ محمد قطب شاہ از حیث علم و فضل فرد فرید روزگار خویش بود و اغلب کتب از کتابخانہ شاہی گولکنندہ دارای تفاریظ و دیباچہ ہای وی است و این ہمہ دلیل آنست کہ لحظات فرصت وی در مطالعہ کتابہا بسر می برد ۔۔۔۔۔ وی در 1035 ھ ق درگذشت (سعادت علی: 57: 55-1357) ہشت رباعی از وی در زیر است:

ای درگہ تو سجدہ گہ شاہ و گدا

در خورد تو توحید کہ دارد یارا

از امر مطاع قُل ھو اللہ اَخذ

شد جرأت این بیان دلکش مارا

ہر چند کہ حق داد عطا خواهد داد

روزی که ز نیک و بد سزا خواهد داد

در عرصه میار آنچه لئمانه بود

کز لطف کریمانه جزا خواهد داد

نیشی که ز مار عشق خوردم به جگر

دردی ز فسونگر و طبیبان چه اثر

جایی که از آنجا بمن این نیش رسید

آنجاست مرا دوا و افسون یکسر

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز

خوش روشنی یافت ازین سوزوگداز

بین فیض محبت که پس از چندین قرن

گرم است همان قصه محمود و ایاز

گر نور تجلی نرسید از طورم

وز فیض دم مسیح هم مهجورم

دارم ز دم علی حیات ابدی

وز نور محمدی سراپا نورم

داد است مرا بر غم اغیار امشب

دلدار بزم خوشتن بار امشب

ای صبح چراغ عیش مارا نگشی

زنهار دم خویش نگهدار امشب

از جور و جفایی چرخ پر شور و فتن

احوال دلم راست نیاید به سخن  
خورشید مرا چو به زخورشید ش دید  
خورشید مرا ز رشک نگذاشت بمن

از دوست اگر چه دلنوازی داریم  
وز مرحمتش عدو گدازی داریم  
با این همه از مرتبت عالی عشق  
زین بیش امید سرفرازی داریم  
(سعادت علی: 1357:109 تا 112)

اشعاری که از او به دست رسیده اغلب آن مبنی بر تصوف و عقاید دینی است و همچنین در منقبت و شکواییه سروده است

#### دارا شکوه

دارا شکوه یکی از شخصیت های دانشمندان و از شاهزادگان گورکانی هند می باشد اگر چه سلطان و سلطان زاده بود اما تحصیل مقامات عرفانیه می نمود با سعیدای سرمد دوستی داشت و با ملا شاه بدخشانی ارادت و اخلاص می ورزید و چون سلسله ملا شاه و میان شاه میر لاهوری به طریقه قادریه منسوب بود قادری تخلص می نمود. (هدایت رضا قلی خان: 1305:192)

دیوان دارا شکوه که شامل غزلیات و رباعیات می باشد بامقدمه فارسی و تصحیح به دست محمد حسین حیدریان (م. حیدریان) از مشهد به چاپ گردید. در پایان دیوان 148 رباعیات وقوع یافته است که شامل مطالب وحدت الوجود، مدح پیامبر، فلسفی، عشقیه، تصوف و عرفان، حمیت و خودداری و اخلاقی می باشد:

یک ذره ند یدیم زخورشید سوا  
هر قطره آب هست عین دریا  
حق رابچه نام کس تواند خواندن  
هر اسم که هست هست زاسمای خدای

در خاطر عارف نکند خطره جا  
گر هم گذرد شود هما ندم بی پا  
خاشاک و خس ارچه پی به پی می آید

هرگز نکند مکس بروی دریا

پیچیده درون کوزه آواز و صدا

بیرون و درون کوزه پر بود هوا

بشکست حباب و گشت عین دریا

کوزه بشکست و گشت آواز

چیزی که ملک زوسواز هیران است

چیزی که فلک برای آن گردانست

آن چیز به بیش حضرت انسان است

چیزی که زمین چو فرش کشته برش

درخویش نیا ختم مراد و مصقور

بسیار بگشتم و بستم مصود

یکذات بود در دو عالم موجود

اگر ز همه همین قدر شد تحقیق

هر ذره ز وحدتش نوای دارد

گویند خدا نه ماسوای دارد

از کثرت خال و خط تعدد نشود

هر عضو تو هم نام خدای دارد

مطلق چو مقید رخ خود گردید

در آیین عشق رخ خود را دید

چون یار تقاضا دگر نام نمود

عکس رخ خویش را محمد نامید

عنصر چو به یکدگر مبدل گردید

از کسب لطافت عنصر افضل گردید

ما نیز به اصل خویش راجع گشتیم

این مسئله بر حکیم ما حل گردید

قطرہ را شناسی تو سوا از دریا

ہر چند برون بود هوا از دریا

ہر قطرہ کہ خویش را بہ دریا پیوست

دیگر نتوان ساخت جدا از دریا

( دارا شکوہ: 177:1364-198)

نتیجہ گیری

خلاصہ از این رباعیات زیبا ذوق شاہان شبہ قارہ مشاہدہ می شود و مانند شاعران

فارسی زبان اینہا ہم در ادبیات فارسی نقش مہمی را ایفا کردہ اند و بویژہ در قالب رباعی کہ یکی از مہم قالب ہای شعری محسوب می شود و ہرکسی قدرت بہ رباعی گفتن ندارد این شاہان اغلب مضامین حمد و نعت ، عشقی ، اخلاقی ، ہند و اندرز و ہمچنین شکواییہ و فراقیہ را در رباعیات خود گنجانیدہ اند ، در این پژوهش سعی کردہ ایم کہ شاہان شاعر شبہ قارہ را بعنوان رباعی گو معرفی کنیم

#### منابع

##.آفتاب اصغر دکنر، تاریخ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، لاہور، 1367 ش

##.ابوالقاسم حالت، شاہان شاعر و برگزیدہ اشعار آنان، تہران، 1342

##.اعجاز احمد:، پارسی گوین ایرانی شبہ قارہ (پایان نامہ دکتری ادبیات فارسی ) دانشگاه تہران 1995

##.داراشکوہ، دیوان دارا شکوہ، بہ تصحیح و مقدمہ محمد حسن حیدریان، مشہد، 1364 ش

##.راشدی حسام الدین ، میرزا جانی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، انجمن ترقی اردو کراچی، 1970

##.سعادت علی ، کلام الملوک سلاطین دکن کا فارسی کلام، مرتبہ میر سعادت علی رضوی، 1357 ہ

##. سعید نفیسی دکنر، ادبیات فارسی در ہندوستان ، ارمغان سال دہم شمارہ 9.8، 1308 ش

##.سندیلوی احمد علی، مخزن الغرائب، ج ۵ بہ تصحیح دکنر محمد باقر ، اسلام آباد 1994م

##.ظہور الدین احمد، پاکستان مین فارسی ادب، ج 2، لاہور 1999م

##.علی رضا نقوی سید، تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، تہران 1964م

##.کامران، دیوان میرزا کامران، مقدمہ محمد محفوظ الحق ، کلکتہ، اعظم گرہ، بی تا

##.گلچین معانی، کاروان ہند، ج 1، مشہد، 1369ش

##.ہادی حسن ، تحقیق در ادبیات فارسی (مجموعہ مقالات بہ زبان انگلیسی) حیدرآباد 1958م

##.ہدایت رضا قلی خان، ریاض العارفین، تہران، 1305 خ